

خانوارهاي زیر خط فقر سه برابر شدند

نسبت رشد اقتصادي و عدالت اجتماعي چیست؟ کدام يك در اولويت است؟ اگر سوال اساسي در دولت اصلاحات تقدم توسعه سياسي بر اقتصادي يا بالعكس بود، در دولت نهم و دهم سوال اين بود كه عدالت اجتماعي مقدم است يا رشد اقتصادي؟



نسبت رشد اقتصادي و عدالت اجتماعي چیست؟ کدام يك در اولويت است؟ اگر سوال اساسي در دولت اصلاحات تقدم توسعه سياسي بر اقتصادي يا بالعكس بود، در دولت نهم و دهم سوال اين بود كه عدالت اجتماعي مقدم است يا رشد اقتصادي؟

كم نيستند شمار تحليلگراني با اين اعتقاد كه در دولت نهم و دهم هر چند شعارها حول محور عدالت اجتماعي مي چرخيد اما نه عدالت اجتماعي در عمل محقق شد و نه رشد اقتصادي اتفاق افتاد. دولت دهم در حالي پاستور را تحويل يازدهمي ها داد كه اقتصاد در حال تجربه رشد منفي بود و دو سال پياپي حجم اقتصاد ايران به كوچك شدن رضايست داده بود. با اين حال رصد اخبار نشان مي دهد مساله فقر و عدالت و يارانه و... هنوز صدرنشين سخنراني ها و مذاكرات و نشست و برخاست هاست. هنوز بخش عمده اي از وقت نمايندگان مجلس شوراي اسلامي صرف مبحث پرداخت يارانه ۴۵ هزار و ۵۰۰ توماني مي شود و يارانه، دغدغه اول دولتمردان و جامعه است.

محمدحسين شريف زادگان، نخستين وزير رفاه در دوره رياست جمهوري محمد خاتمي در گفت وگو با روزنامه اعتماد، نسبت عدالت اجتماعي با رشد اقتصادي را تعريف كرد و معياري براي سنجش پرداخت يارانه مستقيم ارايه داد. وي با استناد به آمارهايي كه در سال ۱۳۹۱ براي تعيين خط فقر محاسبه شده است، مي گويد كه ۳۳/۴ درصد خانوارهاي شهري و ۴۰/۱ درصد خانوارهاي روستايي زیر خط فقر مطلق قرار دارند. وي سياست هاي اجرايي را در سال هاي حضور دولت پيشين توزيع فقر مي خواند و مي گويد آنها معتقد بودند بايد ابتدا درآمد توزيع شود و سپس رشد اقتصادي اتفاق بيافتد، از اين رو اجراي اين سياست را در دستور كار قرار دادند و در عمل نه رشد اقتصادي اتفاق افتاد و نه عدالت اجتماعي محقق شد. مشروح مصاحبه شريف زادگان، دانشيار توسعه اقتصادي و برنامه ريزي دانشگاه شهيد بهشتي با «اعتماد» در پي مي آيد:

تعاريف متفاوتي از نسبت رشد اقتصادي با عدالت اجتماعي ارايه مي شود، برخي معتقدند رشد اقتصادي در تضاد با عدالت اجتماعي است و نگاه عدالتخواهانه رشد اقتصادي را تحت تاثير قرار مي دهد. آريبابي شما از اين نسبت چيست؟

درست است. همواره اين سوال مطرح بوده است كه چگونه مي توان رشد اقتصادي را به پيش برد در حالي كه عدالت اجتماعي نيز وجود داشته باشد يا اينكه عدالت اجتماعي چه نسبتي با رشد اقتصادي دارد. اين سوال موجب شده است ديده ها و انگاشت هاي مختلفي در اين باب مطرح شود و سبب تبين رويكردها و نظريه هاي مشخصي در مورد نسبت رشد اقتصادي و عدالت اجتماعي شود. ريشه اين مساله از چندين واقعه تاريخي نشات مي گيرد. نخستين و مهم ترين آن آغاز جنبش سوسياليستي در قرن نوزدهم در اروپا بود كه فكر مي كردند اول بايد عدالت اجتماعي آن هم برابري همگاني و به شكل افراطي برقرار شود كه منجر به تشكيل كشورهاي كمونيستي و به تبع آن گرايش اروپا به نوعي سوسياليزم اروپايي شد. كشورهاي كمونيستي به علت افراط در برابري طلبي هرگز نتوانستند راه توسعه اقتصادي- اجتماعي خود را طي كنند و مجبور به سقوط و تغيير رويه شدند. دومين واقعه آن بود كه در قرن بيستم كشور امريكا كه از اروپاييان مهاجر تشكيل شده بود، توانستند با يك اقتصاد متكي به رشد اقتصادي و شيوه بازار آزاد، توسعه يافته و عملا اروپا را كه مادر اصلي آنان بود به دنبال خود بكشاند. در اينجا اين سوال مطرح بود كه چرا امريكا بيش از اروپا توسعه اقتصادي يافت. عمده ترين دليل را پرداختن بيش از اندازه اروپاييان به عدالت اجتماعي يا پيروي از دولت رفاه مي دانستند. سومين واقعه، داستان تلخ توسعه يافتگي كشورهاي كمتر توسعه يافته بود كه فارغ از كمبود زمينه ها و زيرساخت هاي نهادي لازم براي توسعه و شكست هاي پي در پي ناشي از تقليد از الگوهاي رشد اقتصادي و اولويت بخشيدن بيش از حد به امر عدالت اجتماعي به نسبت رشد اقتصادي، نتوانستند توسعه يابند. هر سه اين وقايع «دوگانه اي» را به ميدان آورد كه تضاد بين عدالت و رشد اقتصادي ناميده شد. در اروپا با وجود انتقادات سنگيني كه به دولت رفاه وارد آمد و اصلاحاتي كه به خصوص در انگلستان در زمان تاچر انجام شد ولي همواره عدالت اجتماعي نهادي مورد توجه مردم وسياستمداران و اقتصاد دانان و توسعه گران باقي ماند.

اما در برخي كشورها، راه توسعه و رشد اقتصادي از هم جدا نشده و هر دو كنار هم مورد توجه سياستگذاران قرار گرفته است.

بله. در كشورهايي نظير ژاپن، مالزي و كره جنوبي كه راه توسعه و رشد اقتصادي را مي پيمايند، عدالت اجتماعي همواره در كنار رشد اقتصادي خود را نشان مي دهد. تضاد بين عدالت اجتماعي و رشد اقتصادي عمدتاً داعيه نگرش طيف وسيعي از انگاشت هاي اقتصادي بر پايه نگاه صرف و افراطي به اقتصاد بازار و نئوكلاسيك است. اين در حالي است كه همه كشورهاي توسعه

یافته اعم از امریکا، کانادا، اروپا و ژاپن سعی کرده اند راهی برای حل این تضاد پیدا کنند و در عمل نیز راه های عملی در سیاستگذاری به نفع این دوگانه اتخاذ کرده اند. علت اصلی آن نیز از سویی بروز آثار خارجی ناشی از سیاست های اقتصادی به خصوص سیاست های مالی در بخش های غیر واقعی اقتصاد است که موجب بروز نابرابری، فقر و کاهش قدرت خرید بخش های وسیعی از جامعه مدرن امروز شده است و از سویی دیگر اهمیت بسیار بالای اجرای سیاست های اجتماعی نظیر آموزش، سلامت و تغذیه و سایر ملزومات رفاهی جامعه که موجب ایجاد سبک زندگی و عدالتخواهی و برابری طلبی گروه های متوسط اجتماعی که بخش اصلی جامعه را تشکیل می دهند، است.

از میان نظریه ها و رویکردهای مطرح شده می توان سه انگاشت را در مورد رابطه رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی بازشناسی کرد. رویکرد اول «ایجاد عدالت اجتماعی و سپس رشد اقتصادی» است که عمدتاً در کشورهای کمونیستی و سپس در جوامع سوسیالیستی و بعضاً کمتر توسعه یافته به انجام رسیده است و هرگز نتوانست موجب توسعه شود زیرا منابع جامعه را صرف توزیع درآمد کرد و عمل ظرفیت های اقتصادی را که می تواند موجبات رشد و توسعه شود تضعیف کرد و به این دلیل که نمی تواند کار و فعالیت را تشویق کند موجب کاهش حجم اقتصاد و نهایتاً نیز تضمین کننده خوبی برای اجرای برنامه های عدالت اجتماعی مثل بیمه ها و دیگر سیاست های اجتماعی نبود.

رویکرد دوم «ایجاد رشد اقتصادی و سپس عدالت اجتماعی» است. این رویکرد مدعی بود که با ایجاد رشد اقتصادی و تولید ظرفیت های اشتغال امکان فرصت به همه اقشار اجتماعی فراهم می شود و از این طریق عمل توزیع در آمد متعادل ایجاد می شود. این رویکرد عمدتاً در کشورهای نظیر امریکای شمالی به وقوع پیوست. اگر چه در آن کشورها و مطابق با شرایط اجتماعی، اقتصادی و نهادی آنها به موفقیت های زیادی دست یافت ولی اجرای این الگو در کشورهای آسیایی و در حال توسعه و حتی در کشورهای امریکای لاتین که در همان قاره بود به دلایل فراوانی که عمدتاً مناسب نبودن شرایط نهادی در این کشورها بود به ایجاد رشد اقتصادی و به خصوص عدالت اجتماعی منجر نشد.

رویکرد سوم «ایجاد رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی» است و به این مفهوم است که همراه و متناظر با رشد اقتصادی و به اندازه ای که امکان رشد اقتصادی وجود دارد سیاست های عدالت اجتماعی به اجرا در می آید و عمل اجرای سیاست عدالت اجتماعی را مشروط به سطح معینی از رشد اقتصادی می کند. این سیاست عمدتاً در کشورهای اروپایی، ژاپن و در کشورهای در حال توسعه نظیر کره و مالزی به اجرا در می آید. شاید از دلایل آن رشد طبقه متوسط و ایجاد تقاضای سبک زندگی مدرن اجتماعی و سپس لزوم اجرای همزمان سیاست های اقتصادی و اجتماعی در این کشورهاست.

با توجه به رویکردهای مورد اشاره بفرمایید ایران کدام رویکرد را برای اجرایی شدن در دستور کار خود قرار داده است. به عبارت دیگر سیاست های اجرایی ایران به کدام یک از این سه رویکرد پیش گفته شباهت دارد؟

هر سه این رویکردها طی ۳۵ سال گذشته عملادر ایران آزمون شده است. رویکرد اول در زمان جنگ ایران و به خاطر محدودیت های منابع و شرایط جنگی تا حدودی به اجرا درآمد اگر چه در همان زمان نیز توجه به طرح ها و پروژه های توسعه زیربنایی و صنعتی و جهت گیری نسبت به رشد اقتصادی وجود داشت لکن جهت غالب پیشی گرفتن سیاست عدالت اجتماعی به رشد اقتصادی بود، بعداز جنگ اما صاحب نظران اقتصادی، سیاستگذاران و دولتمردان این رویکرد را برای توسعه ایران توصیه نکردند.

رویکرد دوم نیز عمدتاً بعد از جنگ در قالب سیاست های تعدیل اقتصادی به اجرا در آمد لکن به علت آماده نبودن شرایط نهادی و ناکارآمدی آن در عمل نتوانست تضمین کننده راه رشد و توسعه اقتصادی ایران باشد. رویکرد سوم صرفاً در دوره دوم دولت اصلاحات عملامورد توجه قرار گرفت و شاید بتوان گفت محصول تجارب دولت ها و سال های قبل به شمار می رفت و بر این اساس دولت توانست تا حدی عدالت اجتماعی را در بستر واقعی خود قرار دهد و سه سال رشد اقتصادی بالای ۶/۵ درصد را تجربه کند.

به نظر می رسد با توجه به تقاضاهای اجتماعی ناشی از شرایط انقلاب اسلامی، تقاضاهای رو به افزایش سبک زندگی نیمه مدرن طبقه متوسط شهری و لزوم اجرای سیاست های اجتماعی نظیر بیمه های اجتماعی، سلامت و آموزش و از سویی دیگر ضرورت وجود ظرفیت های اقتصادی لازم برای پاسخگویی به نیازهای جامعه و الزام به رشد و توسعه بخش های اقتصادی کشور، به خصوص لزوم صنعتی شدن ایران، سیاست «رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی» رویکرد مطلوبی برای توسعه ایران به شمار می آید. این رویکرد دارای ظرافت قابل توجهی است و آن تاکید بر رشد اقتصادی و همراه و متناسب با سطح آن، اجرای سیاست های عدالت اجتماعی است.

ما در حالی درباره نسبت عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی صحبت می کنیم که در ایران مبنای دقیقی برای اندازه گیری نداریم.

به عنوان مثال اصلا معلوم نیست خط فقر در ایران چقدر است و چه نهادی در چه دوره زمانی متولی اعلام آن است. همین موضوع سبب می شود ما با آمارهای متناقض و بعضا غیر کاربردی مواجه شویم، طوری که گاهی افکار عمومی باید بپرسند درباره چه چیزی صحبت می کنید. فقر؟ خط فقر؟ خط بقا؟ خط فلاکت؟

در مورد رابطه فقر و نابرابری با این سیاست ها در ایران باید بگویم، بنده حساسیت زیادی دارم که خط فقر از جایگاه قانونی آن اعلام شود. طبق قانون ساختار رفاه و تامین اجتماعی کشور، وزارت رفاه و تامین اجتماعی و بعد از ادغام وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی باید با همکاری بانک مرکزی و مرکز آمار ایران خط فقر را محاسبه و اعلام کند. از آنجایی که متخصصان و دانشگاهیان زیادی به محاسبه خط فقر مبادرت می ورزند و نتایج مختلفی اعلام می شود. بنده نظرم این است که دولت باید براساس وظایف قانونی خود این کار را انجام دهد و با ارایه واقع بینانه آن بتواند بر اساس آن سیاستگذاری لازم را پیش ببرد. وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی بنا به وظیفه قانونی خود خط فقر را در سال ۱۳۹۱ محاسبه و اعلام کرده است و از این رو بنده صرفا برآن اساس صحبت می کنم. اعلام خط فقر در فواصل معین و مشخص می تواند معیاری برای ارزیابی دقیق در دست سیاستگذاران و کارشناسان قرار دهد.

درست است اما با توجه به نکته ای که اشاره کردم و برای پرهیز از پراکنده گویی و استناد به آمارهای متفاوت من در مورد خط فقر در سال ۱۳۹۱ صحبت می کنم. این خط فقر بر اساس آمار هزینه خانوار محاسبه شده است و نیازهای اساسی مسکن، پوشاک، آموزش، حمل و نقل و هزینه غذایی نیز بر مبنای کف ۲۰۰۰ کالری روزانه برای هر فرد محاسبه شده و محاسبه هزینه نیازهای اساسی با روش اورشانسکی انجام شده است. نتایج این محاسبات نشان می دهد که در سال ۱۳۹۱ در کل کشور در مناطق شهری ۳۳/۴ درصد از خانوارهای شهری زیر خط فقر مطلق بوده اند و در مناطق روستایی ۴۰/۱ درصد. طبق گزارش بانک جهانی در سال های منتهی به اوایل انقلاب یعنی ۱۳۵۶ و ۵۷، ۴۰ درصد از کل خانوارهای شهری و روستایی زیر خط فقر مطلق بوده اند و در پایان دوره دولت سازندگی ۱۹/۸ درصد و در سال ۱۳۸۴ آخر دولت اصلاحات ۱۱/۵ درصد از خانوارهای شهری و روستایی زیر خط فقر مطلق بوده اند. توزیع خط فقر در استان ها نیز نگران کننده شده است به طوری که مناطق شهری استان سیستان و بلوچستان ۶۳/۱ و روستاها ۷۶/۹۱ درصد، استان کرمان ۵۵/۳ درصد در شهرها و ۵۰/۷۷ درصد در روستاها، استان همدان ۴۵ درصد در شهرها و ۵۱/۰۱ درصد در روستاها بوده است و البته در استان تهران ۲۰ درصد در شهرها و ۲۱ درصد در روستاها بوده است. بعد از انقلاب اسلامی با وسیع شدن دامنه گروه های اجتماعی و درآمدی متوسط خط فقر نیز به تدریج در شهر و روستا کاهش یافت، این آمار نشان می دهد که دستاوردهای این دوران به خطر افتاده و خط فقر و خانوارهای فقیر افزایش یافته اند.

شاخص مهم دیگری که مورد محاسبه قرار می گیرد ضریب جینی است که برای اندازه گیری نابرابری به کار گرفته می شود و مقدار آن بین صفر و یک است. هر چه این شاخص به یک نزدیک تر باشد نشانگر نابرابری بیشتر در توزیع درآمد در جامعه است و هرچه از یک کمتر باشد کاهش نابرابری در توزیع درآمد را نشان می دهد. این ضریب در سال های منتهی به انقلاب حدود ۵۲ درصد بود که نشان از نابرابری زیادی در جامعه بود، بعد از انقلاب با تلاش های زیادی که به خصوص در روستاها به انجام رسید این شاخص به ۴۰ درصد رسید. تغییرات این شاخص خیلی آهسته است و به یک باره رخ نمی دهد و نشان دهنده کاهش در نابرابری درآمدی در جامعه است. از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴ این شاخص از ۰/۴۱۷ به ۰/۴۰۶ درصد رسید. ولی از سال ۱۳۸۷ به ۳۹۰ درصد کاهش یافت و به تدریج به ۳۹۸ درصد، ۳۹۳ درصد، ۳۶۵ درصد و ۳۶۳ درصد طی سال های ۸۸ تا ۱۳۹۱ رسید و نشان می دهد که جامعه از برابری نسبی بهتری در توزیع درآمد برخوردار بوده است. از سویی دیگر رشد اقتصادی در سه سال آخر دولت اصلاحات تا ۱۳۸۴ هر ساله بیش از ۶/۵ درصد را تجربه کرد و از سال ۱۳۸۵ به بعد رشد اقتصادی با وجود افزایش فوق العاده درآمدهای نفتی رو به کاهش نهاد و سال های ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ منفی شد. این امر به این مفهوم است که فعالیت های کل اقتصاد در بخش های کشاورزی، صنعت و خدمات نتوانسته است نسبت به سال بعدی بیشتر باشد و ثروت کمتر و نهایتا درآمد ملی کمتری تولید شده است.

شما از این آمار چه نتیجه ای می گیرید؟ به نظر می رسد در این دوران به جای توزیع عادلانه ثروت، توزیع عادلانه فقر در دستور کار قرار گرفته است؟

برداشت من از مجموعه این آمار این است که در آن سال ها یعنی در مقطع ۱۳۹۱ برابری بیشتر شده است ولی ثروتی در کشور اضافه نشده و رشد اقتصادی منفی شده است. مفهوم این حرف چیست؟ اینکه فقر به شدت گسترش یافته است، اگر این سیاست یعنی توزیع عادلانه فقر را با سه سیاست عنوان شده در ابتدای بحث تفسیر کنیم به این نتیجه می رسیم که سیاست اجرا شده شبیه سیاست توزیع درآمد و سپس رشد اقتصادی بوده است، در حالی که این سیاست بر اساس دستاوردهای ۳۵ سال گذشته باطل شده و نمی تواند تضمین کننده آینده توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران شود و اجرای آن از یک سو به اتلاف منابع ملی می انجامد و از سویی دیگر نه رشد اقتصادی را محقق می کند و نه عدالت اجتماعی را. این در حالی است که سیاست مطلوب و مقبول رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی است که محصول تجربه دولت های بعد از انقلاب بوده است. این

عقبگرد به سیاست ناکارآمد رشد و عدالت اجتماعی جامعه ایران را از نظر اقتصادی به عقب بر می گرداند که عملاً آثار آن را که رکود تورمی و رشد اقتصادی منفی و بسیار کم است مشاهده می کنیم.

بررسی مصرف واقعی خانوارها نشان می دهد در این دوره زمانی اتفاقاً مصرف خانوارهای طبقه متوسط و ثروتمندان کاهش یافته است. این را بسیاری از حامیان تئوریک دولت پیشین مستندی برای بهبود وضعیت خانوارهای کم درآمد می دانند و معتقدند با اجرای این سیاست ها شکاف طبقاتی کاهش یافته و مصرف بی رویه برخی طبقات کم شده است. ارزیابی شما از این وضعیت چیست؟

درست است، شاهد دیگری که در گزارش وضعیت فقر و نابرابری در دوره هشت ساله ۸۴ تا ۹۱ آمده است مصرف واقعی خانوار در گروه های درآمدی را به سه گروه تقسیم کرده اند، گروه اول شامل چهار دهک پایین، گروه دوم شامل دو دهک میانی و گروه سوم شامل چهار دهک اول درآمدی است. نتایج مطالعات نشان می دهد که در گروه درآمدی اول مصرف واقعی خانوارهای کم درآمد ثابت مانده است و علت آن این است که این گروه ها عمدتاً کالاهای اساسی را مصرف می کنند که در هر شرایطی باید آن را تامین کنند. مصرف واقعی گروه میانی که دارای درآمد متوسط است کاهش یافته و این مورد به منزله کاهش سبد مصرفی خانوارها یا کوچک تر شدن سفره آنهاست و مصرف واقعی گروه های پر درآمد با شیب بیشتری کاهش یافته است و نشانگر آن است که با توجه به تورم و افزایش قیمت ها این گروه ها اقدام به کاهش بیشتر مصرف کالاهای لوکس کرده اند. و در مجموع سبد کالاهای مصرفی کل جامعه کاهش یافته و رفاه آنها نیز تحت تاثیر قرار گرفته است.

من معتقدم همه این موارد ناکارآمدی سیاست توزیع عادلانه و سپس رشد اقتصادی که عملاً در هشت سال منتهی به ۱۳۹۲ در ایران به وقوع پیوست را نشان داده و اجتناب از این سیاست ناکارآمد و روی آوردن به سیاست رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی را روشن می سازد.

ارزیابی شما از اجرای طرح اعطای یارانه نقدی یکسان به تمام طبقات درآمدی چیست؟

من سیاست اعطای یارانه یکسان به همه مردم را در همین راستا تفسیر می کنم. سیاست پرداخت یارانه در جامعه نوعی سیاست حمایتی برای قشر خاصی از جامعه است که ضرورتاً و موقتاً نمی توانند قدرت خرید لازم را برای زندگی عادی خود داشته باشند. پرداخت یارانه به همه مردم در شرایطی که دولت با کمبود بودجه مواجه است سیاست درستی نیست. در سال ۱۳۹۱ عملکرد بودجه عمرانی کشور ۱۳/۸ هزار میلیارد تومان بوده است و اینکه عملانصف مقداری بوده است که در قانون بودجه اجازه داده شده بود و به علت کمبود درآمد دولت نتوانست همه بودجه عمرانی را هزینه کند. این در حالی است که در همان سال ۴۳ هزار میلیارد تومان یارانه پرداخت شده است و بی تردید بخش بزرگی از آن به کسانی پرداخت شده که مستحق دریافت یارانه نبوده اند.

با این تفاسیر نمی توان تعریف درستی از اهداف اعطایی یارانه یکسان به فقرا و ثروتمندان داشت: فکر می کنید این سیاست با چه هدفی اجرایی شد؟

این سیاست در قالب همان سیاست های پیش گفته دلالت بر توزیع درآمد و سپس رشد اقتصادی دارد. من در این قالب اعطای یکسان یارانه را تفسیر می کنم. معتقدم دولت باید در اسرع وقت خود را از تله توزیع همگانی یارانه ها و شناسایی گروه های کم درآمد یا پردرآمد که روش های آن بارها گفته شده است، رهایی دهد. این اقدام می تواند با ایجاد بانک ملی اطلاعات ایرانیان یا راه میانبر شناسایی گروه های هدف، اتفاق بیفتد.

باید اذعان داشت که سیاست ارایه یارانه به همه گروه های درآمدی، خواسته و ناخواسته اجرای همان سیاست توزیع درآمد و سپس رشد اقتصادی که برای اقتصاد ایران به خصوص در شرایط حاضر که با تحریم، کاهش قیمت نفت و رکود تورمی مواجه هستیم، مضر و غیرقابل قبول است. دولت در این راستا دو اقدام جدی را می باید به انجام برساند. اول در اسرع وقت اقدام به ایجاد بانک اطلاعات ایرانیان با اتکا به اطلاعات ۶۵ درصد جمعیت تحت پوشش بیمه های بازنشستگی و بیش از ۹۵ درصد جامعه تحت پوشش بیمه خدمات درمانی و سایر بانک های اطلاعاتی و از جمله حساب های بانکی که در همه کشورهای جهان و از جمله کشورهای توسعه یافته معمول است، کند. اقدام دوم نیز براساس روش هدفگذاری بر گروه های اجتماعی خاص، امکان شناسایی افراد پردرآمد و همچنین افراد کم درآمد را فراهم کند و به تدریج و با اولویت بندی یارانه پردرآمدها و کسانی که نیاز مبرمی به یارانه ندارند را قطع کند. بر اساس تجربه علمی و تجارب اقتصاد در ایران حداقل در ۳۵ سال گذشته به نظر می رسد مطلوب ترین سیاست در رابطه با رشد و عدالت اجتماعی، سیاست رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی است به نحوی که همه ظرایف آن از جمله تاکید بر تناسب بین رشد اقتصادی و ظرفیت سازی اقتصادی و میزان عدالت اجتماعی به اجرا در آید. به نظر می رسد این سیاست می تواند تضمین کننده آینده توسعه ایران با توجه به مولفه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی

کشور باشد. اتخاذ این سیاست را به دولت یازدهم توصیه می‌کنم، به نظر می‌رسد عملانی‌تر دولت با اتخاذ سیاست‌های عقلانی در اقتصاد و توسعه، خواسته و ناخواسته همین سیاست را به اجرا درخواهد آورد.